

# نوجوان

ضمیمه نوجوان روزنامه جام جم  
پنجشنبه ۱۶ اسفند ۱۴۰۳



## از الف تا ماه تا نون نوجوان

درباره نقش مساجد در زندگی نوجوان امروزی





حسین شکیب‌راد

سر دبیر

مردی ثروتمند بود که باغ‌های بزرگی داشت و برای چیدن میوه‌های باغ مجبور بود کارگرهای بیشتری استخدام کند. کارگزارش را برای کارگر فرستاد و او چند کارگر را با خودش آورد. برخی هم از گوشه و کنار خبر به آنها رسید که فلانی کارگر است و کمی دیرتر خودشان را رساندند. حتی چند نفری هم آخر شب وقتی که تقریباً کار تمام شده بود، خودشان را به باغ رساندند. شب هنگام موقع تقسیم حق‌الزحمه‌ها مرد ثروتمند به همه پول داد. بدهی‌ها را آنهایی که از صبح به کار مشغول بودند، آورده شدند و گفتند: «این بی‌انصافی است. چه می‌کنید آقا؟ ما از صبح کار کرده‌ایم و این‌ها غروب رسیدند و بیش از دو ساعت نیست که کار کرده‌اند. بعضی‌ها هم که چند دقیقه پیش به ما ملحق شدند. آنها که اصلاً کاری نکردند.» مرد ثروتمند خندید و گفت: «به دیگران کاری نداشته باشید، ولی آنچه که به خود شما داده‌ام کم بوده است؟» کارگران یکصدا گفتند: «نه، آنچه که شما به ما پرداخته‌اید، بیشتر از دستمزد معمولی ما هم بوده است، با وجود این، انصاف نیست اینانی که دیر رسیدند کاری نکردند، دستمزدی نزدیک به ما بگیرند.» مرد اما جواب جالبی داد. گفت: «علت پرداختن این مبالغ کار هر فرد نیست، من چون از خدا ثروت خوبی گرفته‌ام باید از این ثروت به دیگران خبر بسانم. شما بیش از توقع‌تان مزد گرفته‌اید، پس مقایسه نکنید. من در ازای کارشان نیست که به آنها دستمزد می‌دهم، بلکه می‌دهم چون برای دادن و بخشیدن، بسیار دارم، من از سربیزی‌ای است که می‌بخشم.» این حکایت کوتاه دقیقاً ماجرای ماست با خدا. بعضی‌ها برای رسیدن به خدا سخت می‌کوشند. بعضی‌ها درست دم غروب از راه می‌رسند. بعضی‌ها هم وقتی کار تمام شده است پیدایشان می‌شود اما همه یکسان زیر چتر لطف و مرحمت الهی قرار می‌گیرند. اصلاً اگر قرار بود خدای این‌ها که به لطف و کرم و درایی خودشان نگاه کند، به عمل مانده‌ها نگاه می‌کرد که کلاه‌مان پس معرکه بود. این شب‌ها هم که خدایمانی گرفته و دست و دل‌بازتر هم خرج می‌کند. آن قدر که می‌گوید تو اگر بخوابی هم برایت ثواب می‌نویسم. پس خیلی باید قدر این روزها و شب‌ها را بدانیم. و از همه مهم‌تر این است که از او بهترین چیزها را برای خودمان و اطرافیان‌مان بخواهیم.

## زندگی تکانی با خانه تکانی



نرگس طهمورسی

تهران

خانه تکانی برایم یادآور یک رستاخیز کوچک است؛ رستاخیزی که در آن گرد و غبار کهنگی از جسم و جان زدوده می‌شود و جای خود را به تازگی و طراوت می‌دهد. یادآور این است که گاهی باید از داشته‌های قدیمی دل کند تا فضایی برای تجربه‌های جدید باز شود.

خانه تکانی فقط تمیز کردن خانه نیست، بلکه فرصتی است برای مرتب کردن ذهن و روح. وقتی وسایل اضافی را دور می‌ریزم، درواقع بارهای اضافی را از دوش خود برمی‌داریم و سبک‌تر می‌شویم. این کار به من یادآوری می‌کند که زندگی

هم به همین شکل است؛ باید چیزهایی را که دیگر به درمان نمی‌خورند رها کنیم تا بتوانیم به جلو حرکت کنیم. خانه تکانی فقط زدودن لکه‌ها و مرتب کردن وسایل نیست، بلکه فرصتی است برای ارزیابی دوباره آنچه داریم و آنچه می‌خواهیم. وسایلی که دیگر نیازی به آنها نداریم، خاطراتی که آزارمان می‌دهند و افکاری که مانع پیشرفت مان می‌شوند، همگی باید رها شوند.

خانه تکانی همچنین یادآور نو شدن طبیعت و شروع فصل بهار است. با دیدن گل‌های تازه شکفته و شنیدن صدای پرندگان، امیدی در دلم زنده می‌شود که همه چیز می‌تواند بهتر شود. این امید به من انگیزه می‌دهد تا در زندگی شخصی و حرفه‌ای خود نیز تغییراتی ایجاد کنم و به سمت اهدافم پیش بروم. در نهایت، خانه تکانی برایم یادآور این است که زندگی یک

## غبار دل را بتکان



زهرا سهرابی

لرستان

خانه تکانی برایم یادآور روزهای آمدن بهار است زمستان است اما بهار هرازچندگاهی دستی می‌کشد روی دل‌های بیخ‌زده‌مان. خانه تکانی برایم یادآور تمامی لحظات قشنگی است که با خانواده در حال تمیز کردن خانه داشته‌ام. آن وقت‌ها که دستمال به دست همه جا را عین آینه پاک می‌کنیم و بهترین

نسخه کاربلد خانه را در خودمان تداعی می‌کنیم. غبارها را تکان می‌دهم که رخت ببندند و خانه‌مان زندگی کند، به سان غبارهای دل‌مان که هرازچندگاهی باید لطف کنیم و پاک کنیم‌شان. به سان همان نگرانی‌ها و خستگی‌ها و حتی تمامی رنج‌های یک سال گذشته را.

خانه تکانی اولین قدم به سوی تحول است.

هرسال، بهار با نوید زندگی نو و

رنگ‌های تازه‌ای که به جهان

می‌بخشد، می‌آید. خانه تکانی

نیز همچون نمادی از این

تحول و تازگی، ما را وادار

می‌کند همان‌گونه که گرد و

غبار از خانه‌های مان پاک

می‌کنیم، دل‌های مان را هم



## فردا دوباره گرد و غبار برمی‌گردد



مارال سیفی

تهران

از همان کودکی همواره از تلنبار کردن چیزهای مختلف روی هم بدم آمده، از تلنبار کردن درس‌ها و پروژه‌ها و مسئولیت‌ها و کارها، تا خانه تکانی‌های سالی یک‌بار.

عنصر تاثیرگذار در پیری زودرس!

چرا وقتی می‌توانیم طی سال خانه

را نرم‌نرمک تا زمان نرسیدن بهار مرتب

کنیم، تا اسفند صبر کنیم و بعد

به اسفند روی آتش تبدیل

شویم؟! آن قدر انرژی و وقت

بگذاریم که بعد از خستگی

نتوانیم لذت از خانه تکانی

ببریم، چون همه را تلنبار و

یکجا مورد مرحمت قرار داده‌ایم!

یک ماه هم عذاب کشیده‌ایم، تا

دیگران با یک ساعت دپدو بازدید

سفر است و باید از هر لحظه آن لذت برد. با تمیز و مرتب کردن مکانی که در آن آرامش می‌یابم و انرژی می‌گیرم، فضایی آرام و دلپذیر برای خود ایجاد می‌کنم و این به من کمک می‌کند تا با انرژی بیشتری به استقبال چالش‌های زندگی بروم.



از زنگارهای قدیمی و نگرانی‌ها خالی کنیم.

در این روزهای پیش از بهار، وقتی که پرده‌ها را

کنار می‌زنیم و نور خورشید به اتاق‌های ما تابد، این

احساس دلنشینی به ما دست می‌دهد که انگار در

حال پذیرش زندگی جدیدی هستیم. پنجره‌ها

را باز می‌کنیم و نسیم بهاری را که با خود بوی

گل‌ها و زندگی نو را به همراه دارد، به داخل خانه

دعوت می‌کنیم.

خانه تکانی فرصتی است برای بازنگری، برای درک

ارزش واقعی زندگی و برای یادآوری این‌که هر روز

می‌تواند آغازی نو باشد. هرچه گذشته، اکنون

زمان آن است که آینده‌ای روشن و پرنرژی را آغاز

کنیم. خانه تکانی، نمادی از امید و تحول است،

نمادی از این‌که می‌توانیم همیشه بهتر شویم و

زندگی را از نو آغاز کنیم.

که آن هم معلوم نیست بیايند یا نه، بگویند شما انسان مرتبی هستید، مرحبا؟! و از همه مهم‌تر چرا همه با هم؟! چرا همه با هم در زمانی معین خانه تکانی کنیم، تا همه با هم در زمانی معین خسته و فاقد سلامت روان شویم؟

بهتر نیست خانه تکانی به بخشی از زندگی روزمره

ما تبدیل شود و هر هفته سال تکه تکه گوشه و

کناره‌های خانه را تمیز کنیم تا این‌که انفجار

اسفندی ایجاد کنیم.

آن هم تمیز کردن جاهایی از خانه که

تا ۱۱ ماه قبل متوجه وجود خارجی

آنها نبوده‌ایم. هرطور نگاه کنیم

معایب بیهودگی خانه تکانی

به مزیای حس و

امید خانه تکانی چیره

می‌شود. و چه بسا بهتر است

زندگی را صرف انجام دل‌تکانی

کنیم! دل‌های مان را از کدورت‌ها پاک

کنیم، به جای پارو کشیدن به فرش‌ها،

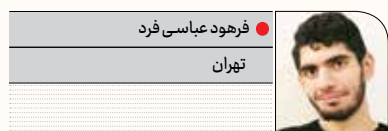
غبارهای دل‌مان را بتکانیم، کینه‌ها را رها

کنیم، آدم‌ها را ببخشیم و از تماشای

پاکیزگی قلب‌های مان لذت ببریم.



## مروری بر ماجرا



فرهود عباسی‌فرد

تهران

اسفند ماه که می‌شود خودم را آماده می‌کنم برای تغییر؛ نه از آن تغییرهایی که کل خانه را آب و جارو

کنیم تا سر و شکلش عوض

شود و نه از آن تغییرهایی که

با خریدن لباس‌هایی مناسب

سرتاپای آدمی، شکل و

قیافه‌ای به صاحبانش

می‌دهند؛ نه! این تغییر

از جنس نوع نگاه کردن به

دنیاست.

می‌گویند لحظاتی قبل از مرگ،

انسان کل زندگی و اتفاقات مهمش

را مانند یک فیلم در درون فکرش مرور می‌کند و

بعد به سرانجام رفتن از این دنیا می‌رسد. کارکرد سال

نو برای من نیز همین است؛ همین که به گوشه‌ای

از دنج خانه فکرت بنشینم و به همه بودن‌ها و

نبودن‌های روزهای گذشته نگاه کنی.

عدد ۳۶۵ را یک بار از اول تا آخر بشمارید؛ احتمالاً در

اواخرش خسته خواهید شد؛ حال فکر کنید که این

۳۶۵، روزهای زندگی ماست؛ روزهایی که تک به تک

لحظاتش، تجربه‌هایی پراز حادثه همراه خود داشته.

انسان، آزاد است و رها اما این آزادی زمانی معنا پیدا

می‌کند که او دست به هر کاری که می‌خواهد بزند؛

شعور و تعقل هم همین کارکرد را

دارد. اگر خود را بافته‌ای

از انسان‌های ما دانیم پس

راه داریم که با میانجیگری

عقل و احساس، به

نتیجه‌ای از زندگی خود برسیم و

به سویی قدم برداریم که در آینده،

مرور این لحظات زندگی، برای‌مان

دلپذیرتر باشد و سرمان نیز جلوی

خودمان در آینه، بالاتر و سینه‌مان

فراخ‌تر باشد. زندگی، گذر همین ثانیه‌هاست

که با هر پلک زدن می‌گذرد و لحظه‌هایش خاطره

می‌شوند. خاطره، ارزشمند است و تنها دارایی انسان

برای روزی که مرور می‌کند؛ تا یادمان بیاید بودن

در لحظه و زیستن آن، تنها سهم ما از دنیاست ....





## درباره قصه درخت‌ها و آدم‌ها به مناسبت روز درختکاری

## شاخه چرا افتاره

عارفه مهرابی

نوجوانه



علم آدم را به چه جاها که نمی‌کشاند. اگر ده سال پیش برای آدم‌ها می‌خواندی «من درخت می‌شوم، تو درخت می‌شوی و من به چشم‌های بی‌قرار تو قول می‌دهم، ریشه‌های ما به آب، شاخه‌های ما به آفتاب؛ ما دوباره سبز می‌شویم!» طرف یک لبخند تحویل‌تان می‌داد. نهایتاً اگر خیلی اهل شعر و ادبیات بود چهارتا به به و مرجبا هم به شما و شاعر می‌گفت اما در دنیای ما و در این سال‌ها که ما هستیم علم می‌تواند شما را پس از مرگ با دانه گیاهی که دوست دارید در خاک دفن کند و شما درخت می‌شوید. راستش در بین تمام غرایب و عجایب آدم‌یزادی و غیر آدم‌یزادی جهان، این یکی را دوست داشتم اما فعلاً اینجا هستیم و قصد رفتن ندارم؛ برای همین به بهانه روز درختکاری بد نیست از قصه درخت‌ها بگوییم.

## «وسوسه

قصه من، شما و تمام آدم‌های دنیا می‌رسد به درخت معرفت. همان درختی که پدرمان آدم از میوه ممنوعه آن چید و چشید و هبوط که چه عرض کنم، سقوط کرد به این دنیا و همان اولین سرپیچی، داستان آمدن ما روی زمین شد.

خداوند جهان را در شش روز آفرید. روز هفتم زمین و آسمان نو بود. بدون هیچ غبار و آلودگی تا این که آدم از خاک، گل ساخته شد. خانه آدم بهشت بود در همسایگی درخت معرفت. خدا به آدم گفته بود سمت میوه‌های درخت معرفت نرود اما برخلاف انتظار اولین آدم آن قدرها هم حرف گوش‌کن نبود. شیطان دشمن دیرینه آدم که خداوند در سوره طه درباره آن به آدم هشدار داده و فرموده: این ابلیس دشمن تو و همسر توست. نکند گولتان بزند و از باغ بیرون‌تان کند که بیرون از اینجا برای گذران زندگی به سختی می‌افتی. به شکل ماری درآمد و آدم را وسوسه کرد. نمی‌خواهی جاودان شوی و هر آنچه علم و معرفت است بدانی؟! اگر می‌خواهی از میوه‌های این درخت بخور که رمز و راز جاودانگی است. نتیجه ساده بود و کوتاه. آدم وسوسه شد و از میوه‌های آن درخت خورد. وقتی خداوند صدایش کرد پنهان شد و گفت صادیت را شنیدم اما خجالت می‌کشم. خدا که فهمیده بود آدم از درخت ممنوعه میوه چیده، او را از بهشت بیرون کرد و به این دنیا فرستاد. میوه آن درخت سیب بود و ما یک بار از باغ خداوند سببی دزدیدیم و عمری است در زمین تحت تعقیب هستیم.



## «سرو چمان من

انگار سرو از آسمان آمد برای این که بشود برکت هنر و ادبیات فارسی. اگر سرو نبود در وصف قد معشوق معطل می‌ماندیم؛ نمی‌دانستیم آزادگان جهان را به چه چیزی تشبیه کنیم. برای سبز و روشن بودن ذهن اندیشمندان هم هیچ تعریف و صفتی نداشتیم اما جدای از اینها قصه سرو همین است؛ یک هدیه آسمانی برای مردم ایران.

در باور زرتشتیان سرو نماد آزادی و فروتنی است. یک سرو مقدس که مایه خیر و مبارکی است. سال‌ها بعد وقتی آوازه سرو کاشمر به متوکل خلیفه عباسی می‌رسد به گماشته‌اش در نیشابور فرمان می‌دهد تا سرو را قطع کند و برای خلیفه ببرد. مردم کاشمر برای نگه داشتن سرو مقدس و آسمانی؛ پنجاه هزار سکه طلا را پیشنهاد می‌دهند. اما مرغ خلیفه عباسی یک پا داشته است.

دست آخر سرو را قطع می‌کنند و راهی کاخ خلیفه می‌شوند اما به کاخ نرسیده گماشته می‌میرد و سرو می‌ماند میان زمین و آسمان. اگر تخته سنگ‌های تخت جمشید و نگاره‌های باستانی را خوب نگاه کنید، حتماً نقش سرو را در آن می‌بینید. سرو همان درخت بهشتی است که گفته می‌شود از بهشت به زمین آورده شد.

یکی شاخ سرو آورید از بهشت  
به دروازه شهر کاشمر بکش



## «یک نفر نخل

واحد شمارش نخل نفر است و همین کافی است برای این که حساب نخل را از دیگر درختان جدا کنیم. همه جان نخل در سر نخل است؛ اگر سرش قطع شود می‌خشکد و دیگر جوانه نمی‌زند. شبیه ما آدم‌ها که همه افتخار آدمیت‌مان را از عقل توی سرمان داریم، نخل هم هرآنچه هست از سر نخل است. تازه اگر اهل جنوب کشور باشید که نخل را عمیق‌تر

از این حرف‌ها می‌فهمید و اگر یک جنوبی به شما گفت «کله خرما می‌مونی» سگرمه‌ها را در هم نکنید که این یک قربان صدقه است و فقط باید نخل را فهمیده باشی که متوجه منظور شوی اما غرض از روده درازی این که ۲۰۲۵ سال پیش نوزاد پرسی در زیر درخت نخلی خشک متولد شد. آن نوزاد عیسی بود، پسر حضرت مریم. وقتی

حضرت عیسی متولد شد، خداوند به مریم فرمود تنه نخل خشکیده را تکان بده تا برای تو خرما تازه بریزد. محلی‌ها و نخلستان دارها نخل را به کرامت می‌شناسند و از هر کس بررسی می‌گویند نخل کریم است و روزی رسان و شاید برای همین نسل که خداوند هم به آن قسم خورده است و وعده نخلستان‌های بهشت را داده.



## «شاخه زیتون

نوح نبی ۲۴۵۰ سال در زمین زندگی کرد. قصه قوم نوح و پسرش که بعد از سال‌ها تشویق به یکتاپرستی دست از بت‌پرستی برداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند را همه می‌دانیم اما این داستان به همین جا ختم نمی‌شود. چشمه‌ها، باران و دریا تا هفت شبانه روز جوشیدند و هر آنچه و هر کس بیرون از کشتی نجات بود از بین رفت و دیگر اثری از کسی نماند. بعد از هفت روز آب‌ها که از آسیاب افتاد، عذاب الهی که تمام شد، کبوتری از پنجره کشتی رفت تا از خشکی خبری بیاورد. کبوتر قصه ما با شاخه‌ای زیتون به سمت کشتی بازگشت. در افسانه‌های قدیمی بابل و یونان آمده است که نجات دهنده شاخ زیتون را گرفت و آن را کاشت و آن سرزمین و شهرهای اطرافش به سرزمین درختان زیتون شناخته شد. شانزده درخت زیتون جایی در شمال لبنان کنونی در روستای بشاله مشهور است به خواهران نوح. محلی‌ها می‌گویند این درختان سرچشمه شاخه زیتونی هستند که کبوتر آن را به حضرت نوح داده بود. درختانی که هر کدام بیشتر از شش هزار سال عمر دارند و قدیمی‌ترین درختان زیتون در جهان هستند. درخت زیتون درختی مبارک است که نه خاوری است و نه باختری (سوره نور ۳۵)







# از الف اقامه تا نون نوجوان

## درباره نقش مساجد در زندگی نوجوان امروزی

### چند سؤال مهم!

حدود یک سال پیش، کارشناسی در شبکه افق اعلام کرد که ۴۸ درصد از نوجوانان تهرانی اصلاً به مسجد نرفته‌اند. بررسی صحت و سقم این گزاره و این که در میان نوجوانان غیرتهرانی وضعیت چگونه است، بماند به کار پژوهشگران اما بیش از بررسی کارشناسانه، قصد داریم از زاویه‌ای دیگر به این مسأله نگاه کنیم و به این سؤال فکر کنیم که مسجد تا چه اندازه در زندگی نوجوان امروزی نقش حیاتی دارد؟ آیا گروه‌های دوستانه و فعالیت‌های جمعی خود را در مسجد شکل می‌دهد؟ تا چه اندازه امام جماعت محله را می‌شناسد؟ این امام جماعت تا چه اندازه در زندگی نوجوان محله سهم دارد؟

در نسل‌های گذشته شاید با خیال راحت‌تری می‌توانستیم به این سؤالات پاسخ دهیم اما نوجوان امروزی متفاوت عمل کرده است. جمعی از نوجوانان این نسل، زیست در مساجد نداشته‌اند. منظورم از زیست در مسجد، نه رفتن یکی دو بار در ماه به مسجد است و نه شرکت در مراسم‌های عزاداری در مواقع خاصی از سال. منظورم از زیست در مسجد، عین شدن زندگی نوجوان با این فضا است. طوری که دوستانش را از مسجد پیدا کند، کارهای جمعی را در مسجد بیاموزد و حتی درس خواندنش هم به مسجد گره بخورد. برای مشورت گرفتن، سراغ امام جماعت محله برود و در هنگام مشکلات، به مسجد پناه ببرد. آنچه بررسی

آمارها نشان می‌دهد، این است که بخشی از دهه‌هشتادی‌ها و دهه‌نودی‌هایی که پا در دوره نوجوانی گذاشته‌اند، زیست مسجدی ندارند. این موضوع برای من، به عنوان یک دهه‌هشتادی، کاملاً قابل درک است. من نیز هیچ‌گاه زیست مسجدی نداشته‌ام؛ متأسفانه! البته در روزهای اعتکاف امسال شاهد حضور پررنگ نوجوانان در مساجد بودیم.

### دست در دست هم

کانون‌های مساجد به عنوان رکنی مهم، می‌توانند نوجوان را پای کار بیاورند، نوجوانی که به سمت فردگرایی حرکت می‌کند، نوجوانی که دنیای مدرن او را به سمت مادی‌گرایی،

تنهایی و انزوا هدایت می‌کند؛ مساجد می‌توانند حرف‌های تازه و خوبی برای گفتن به او داشته باشند. انجام فعالیت‌های جمعی، سپردن مسئولیت به خود نوجوان‌ها و مشارکت دادن شان در امور فرهنگی، هم مسجد را جان تازه‌ای می‌بخشد، هم به نوجوانی که به دنبال قبول مسئولیت است، هویت و مسئولیت می‌دهد و هم نقش ارتباطی خوبی میان مسجد و نوجوان برقرار می‌کند. چندی قبل نیز تصمیماتی در این زمینه اتخاذ شد و به نظر می‌رسد که در حال بررسی و اجراء است. از طرفی، همکاری نهادهای مختلف فرهنگی با مساجد و ایجاد بستر ارتباطی برای حضور بیشتر نوجوانان در فضای مسجد

## گپ و گفت با مدیر و فعال کانون خاتم‌الاولیا، آقای روح‌الامین

# پایگاه نشاط و آموزش نوجوانان

مسجد خاتم‌الاولیا با هدف تربیت جوانان مومن انقلابی، اقدام به راه‌اندازی کانون نوجوانان خود از هفت سال پیش کرده است. این مجموعه فرهنگی با برنامه‌های متنوع در حوزه‌های مذهبی، فرهنگی، هنری و ورزشی، به دنبال ایجاد فضایی شاد و آموزنده برای نوجوانان پیش دبستانی تا پیش دانشگاهی است. در دوران کرونا و پس از آن، این کانون با برنامه‌های جدید و خلاقانه، توانست به نیازهای آموزشی و تفریحی نوجوانان پاسخ دهد و به یکی از مراکز فعال فرهنگی در شرق تهران تبدیل شود. در این شماره خواننده گفت‌وگو ما با آقای روح‌الامین، فعال فرهنگی این مسجد باشید

امیرحسین علی‌نیافر

نوجوانه



بگیرد. ما حتی در تشویق بچه‌ها نیز متفاوت عمل می‌کنیم تا انگیزه بیشتری در آن کودک یا نوجوان صورت بگیرد. آیا برنامه‌های شما بیشتر جنبه مذهبی دارد یا شامل فعالیت‌های فرهنگی، هنری و ورزشی هم می‌شود؟

برنامه‌های ما به دو صورت تشکیل می‌شوند که یکی از آنها برنامه‌های ثابت و مرتب است که در مسجد خاتم‌الاولیا، در هفته حدود ۵۰ کلاس مختلف برای نوجوانان عزیز برگزار می‌شود و از این جهت تلاش می‌کنیم این کلاس‌ها به خروجی بسیار خوبی دست پیدا کنند.

در دومین نوع برنامه‌های ما پروژه‌ای تعریف می‌شوند، برای مثال در ایام و مناسبت‌های مختلف سعی می‌کنیم برنامه را به صورتی برگزار کنیم که هم برای نوجوان و نیز برای مردم باشد. تمام هدف ما این است که در این نوع برنامه‌ها، نوجوانان محل و مسجد در این کار سهم داشته باشند تا حتی بتوانیم به نوجوانان دیگری دست پیدا کنیم.

در کانون و در این مجموعه فرهنگی، ما

جزیره‌ای برای هدفمان رو به جلو برویم و تمام اعضای محتوایی مسجد، زیر نظر امام جماعت مسجد، کار خودشان را انجام می‌دهند. برای مثال در تیم محتوایی، سعی می‌کنند شیوه آموزش احکام را به نوجوانان در هر سن، ویژه برای آن سن محتوا تولید کنند. اگر بخواهم به صورت کلی بگویم، ما برای هر بخش شکل‌های متفاوتی در نظر گرفتیم و سعی کردیم تمام کارها به روز باشد تا استقبال از طرف بچه‌ها صورت

در مرحله بعدی ما یک قسمت محتوایی داریم که در این بخش، افراد مختلفی در این قسمت مشغول آماده سازی محتواهای مناسب برای هر رده سنی در این مجموعه فرهنگی هستند و همواره سعی می‌کنند برای هر گروه و هر مربی هر گروهی، برنامه‌های خاص خودشان را تدوین کنند تا به بهترین نتیجه دست پیدا کنیم ما در مسجد خاتم‌الاولیا سعی کردیم تشکیلاتی کار کنیم تا این که بخواهیم

ما در کانون به هر رده سنی یک اهمیت خاص و ویژه ای می‌دهیم برای مثال از پیش دبستانی تا پیش دانشگاهی مربی‌های مخصوص بچه‌ها را داریم و تمام مربی‌ها یک کمک مربی نیز دارند که این کار، باعث می‌شود ما به هدف خود نزدیک شویم. لازم به ذکر است که تمام مربی‌های ما از حوزه علمیه و طلبه و همه اهل علم و درس‌های تربیتی هستند و سابقه بالایی در حوزه کارهای فرهنگی و تربیتی دارند.

هدف اصلی کانون نوجوانان مسجد چیست و چه مأموریتی را دنبال می‌کنید؟ مسجد خاتم‌الاولیا از قدیم و گذشته همواره فعالیت‌های خود را داشته اما راه‌اندازی کانون نوجوانان مربوط به هفت سال پیش است که تصمیم گرفتیم این تشکیلات با شکل متفاوتی راه‌اندازی شود.

چه نوع برنامه‌ها و فعالیت‌هایی برای نوجوانان برگزار می‌کنید و کدام یک بیشترین استقبال را دارد؟





خیلی‌هایشان را در مسجد پیدا کرده بود؛ از فوتبال دسته‌جمعی پسرهای مسجد تا چراغانی تمام کوچه‌های محله به مناسبت فرارسیدن نیمه شعبان. به مناسبت روز تأسیس کانون مساجد، به سراغ بررسی نقش مسجد در زندگی نوجوان امروزی رفته‌ایم.

می‌تواند چاره‌ساز باشد. تعامل هرچه بیشتر مدارس با مساجد، فرهنگ سراها و مؤسسات فرهنگی مشابه، می‌تواند طرح‌ها و پروژه‌های مشترکی را در کنار مساجد به پیش ببرد. برای نمونه، در دوران اعتکاف، اقدامات خوبی به سبب همین تعامل در مراکز فرهنگی تهران صورت گرفت.

#### چرا؟

در بررسی‌های آماری درباره عدم حضور نوجوانان در مساجد، دلایل مختلفی مطرح می‌شود؛ از سرشلوغی و دغدغه‌های متفرقه نوجوان گرفته تا جذاب نبودن فعالیت‌های آن. این دلایل مطمئناً از فردی به فرد دیگر متفاوت است.

صحبت از قطعیت در پژوهش‌های علوم انسانی کار خطایی است. این‌که بگوییم در تمامی مساجد این دلایل برای عدم حضور وجود دارد، یا بالعکس، همه مساجد فعالیت‌های جذابی برای نوجوانان دارند، منطقی نیست اما از نکاتی که می‌توانم به آن اشاره کنم، گشوده نبودن در مسجد به روی نوجوان هاست. فضای بسیاری از مساجد - حداقل در شهر تهران - مناسب سنین بالاتر است. نوجوان احساس می‌کند که در مسجد جایی ندارد. کسی برای او هویتی قائل نیست و او را جز یک بچه که هر آن ممکن است نماز دیگران را خراب کند، نمی‌بینند. بسیاری از مساجد در ساعاتی غیر از زمان اذان‌های صبح، ظهر و مغرب، بسته هستند؛ مانند اداره‌هایی که ساعت کاری مشخصی دارند. به تبع این موضوع، نوجوان نمی‌تواند مسجد را در برنامه روزمره خود بگنجانند. نوجوانی که در دوران تحصیل، دقیقاً در فاصله بعد از نماز ظهر تا قبل از نماز مغرب فرصت دارد، جایی برای مسجد در زندگی‌اش پیدا نمی‌کند. البته نمی‌توان همه تقصیرها را گردن دیگران انداخت. مطمئناً بخشی از این تعامل کم‌رنگ، حاصل کم‌کاری خود نوجوان هاست.

نوجوانی که زرق و برق‌های دیگری چشمش را می‌گیرد. بعضاً به دینداری و امور دینی، معناهای سطحی می‌دهد و کار جمعی، برای او هویت سابقش را از دست می‌دهد. نوجوان امروزی باید در میان انواع ایونت‌ها و قرارهای اجتماعی نادرست، رویدادهای به ظاهر رنگی‌رنگی و جمع‌های غیررسمی، جایی برای مسجد در زندگی‌اش باز کند و زیست مسجدی را برای خود بسازد. این تعامل، باید چند طرفه باشد. مطمئناً نمی‌توان نقش خانواده را هم نادیده گرفت. هرچقدر توجه خانواده به مسجد بیشتر باشد و حضور پررنگ‌تری در آن داشته باشد، نوجوان نیز احساس غریبی کمتری با مسجد خواهد داشت.

#### نکته جامانده

یکی از مواردی که شاید کمتر کسی به آن اشاره کند یا حاضر به پذیرش آن باشد، توجه به تنوع طیف نوجوانان است. در بسیاری از مواقع، آنچه تحت عنوان کار فرهنگی برای نوجوان صورت می‌گیرد، توجهی به این تنوع ندارد. پژوهشگران می‌گویند که این تنوع در نسل امروزی، گستردگی بیشتری پیدا کرده است. برای مثال، اگر قرار است در کنار امور فرهنگی، به آموزش نوجوانان هم توجه شود، باید تفاوت در علاقه‌مندی‌ها و استعدادها را آنها را در نظر گرفته شود. نباید مثل مدرسه، برای همه نوجوانان یک خط‌کش گذاشت و آنها را براساس یک معیار گروه‌بندی کرد.

کارکنان امور فرهنگی در حوزه نوجوان، می‌گویند که برای ایجاد فعالیت‌های فرهنگی، باید تنوع به خرج داد. مطمئناً نوجوان امروزی، به کارهایی متفاوت از نوجوان دهه شصتی علاقه دارد. بنابراین، بسیاری از برنامه‌هایی که زمانی برای نسل‌های قبل جذاب بوده، ممکن است امروزه برای نسل جدید جذابیت نداشته باشد و به عنوان کار جمعی، پذیرفته نشود. به روز بودن فعالیت‌هایی که در تعامل با نوجوان ارائه می‌شود، باعث همراهی بیشتر آنها خواهد شد. نوجوان دوست ندارد احساس کند که عقب‌مانده یا کسی که با او در تعامل است، حرفش را متوجه نمی‌شود. بنابراین، توجه به دنیای مدرن، شناخت سبک زندگی نوجوان، دغدغه‌ها و مسائلش، می‌تواند به استحکام ارتباط میان متولیان مساجد و نوجوانان کمک کند.

در مجموع، داشتن یک زیست مسجدی، در معنایی که پیش‌تر گفتم، در برخی نقاط ایران شکل گرفته و در برخی نقاط دیگر، هنوز اندر خم یک کوچه است.

تحقق این امر، حاصل یک همکاری چندسویه میان خانواده، نوجوان و مسجد است اما بی‌شک، نقش مساجد در ایجاد جذابیت، شناخت نسل جدید و فراهم کردن بستری برای مشارکت آنها، پررنگ‌تر است. چرا که باید دری گشوده شود تا نوجوان مشتاقانه از آن وارد شود.



هر برنامه، ساعت‌ها در مسجد جمع می‌شدیم و برای پرستاران و پزشکان محترم آب هویج و آب میوه تهیه می‌کردیم. در کنار این موارد ما به صورت مرتب تولید ماسک در مسجد داشتیم و همکاری از دست ما بر می‌آمد؛ حتماً انجام می‌دادیم تا تقدیری از پزشکان محترم داشته باشیم.

چه تفاوتی بین برنامه‌های کانون شما و سایر مراکز فرهنگی و آموزشی وجود دارد؟

ما قرار است به سمتی برویم که سبک زندگی اسلامی را به بچه‌ها آموزش بدهیم و اگر بخواهیم درباره چالش‌ها بگوییم، شکر خدا دچار چالش خاصی نیستیم و به این مورد معتقد هستیم که وقتی توانستیم این تعداد نوجوان را کنار هم با تمام محتواها جمع کنیم، پس برای کارهای دیگر و فعالیت‌های دیگر می‌توانیم کارهای بزرگ‌تری انجام بدهیم. شکر خدا در تمام این فرآیند، خانواده‌ها و مدارس در کنار ما بودند و توانستیم بخشی از هدف خود را شکل بدهیم.



از آن بهره ببرند  
۹ در دوران کرونا و بعد از آن، چه تغییری در فعالیت‌های کانون به وجود آمد و چگونه با شرایط جدید سازگار شدید؟

ما در دوران کرونا بسیار ضربه خوردیم از لحاظ آموزشی ولی با این وجود خوشحال بودیم که خانواده‌ها علاقه‌مند به این مورد بودند که با شرایط ویژه‌ای، کلاس‌هایی را مخصوص نوجوانان‌شان برگزار کنیم. ما وقتی دیدیم که بچه‌ها با ورود به فضای مجازی در دوران کرونا در حال ضربه خوردن هستند؛ تلاش کردیم کار جهادی مسجد را شروع کنیم و با افتخار می‌گوییم که مسجد ما، جزو چند مسجد فعال در شرق تهران است که در حوزه کرونا و شهری، توانستیم کارهای مختلفی را انجام بدهیم و فعالیتی نیز برای نوجوانان ایجاد کنیم. برای مثال در یکی از برنامه‌ها ما سعی کردیم تقریباً هر روز و هر نوبت برنامه‌های خاصی در جهت کمک به پزشکان و پرستاران داشته باشیم. تقریباً برای

به دنبال لذت حلال هستیم تا بچه‌ها از فعالیت در اینجا لذت ببرند و همواره در حال آموزش باشند. معتقدم بچه‌ها باید در کنار آموزش، در مسجد جریان زندگی را حس کنند.

در این مسجد، ما با والدین بچه‌ها نیز در ارتباط هستیم و جلسات اولیا و مربی‌ها در هر فصل برگزار است. ما کار فرهنگی می‌کنیم که بچه‌ها را آشنا کنیم با مبانی دینی. اما این مورد به این معنا نیست که بچه‌ها همیشه به صورت مستقیم با محتوای دینی درگیر هستند. یعنی اگر بچه‌ها فوتبال هم بخواهند بازی کنند، پشت پرده این بازی یک آموزش و محتوای دینی وجود دارد که باعث می‌شود بچه‌ها به صورت ناخودآگاه، نوجوانان ما با بحث‌های آموزشی درگیر شوند و در اینجا آموزش تعطیل نیست.

ما در اینجا معتقد هستیم که بچه‌ها باید تفریح سالم داشته باشند و یک زندگی دین‌دارانه داشته باشند و باید بگوییم که در هر بخشی، برنامه‌های مخصوصی را آماده می‌کنیم تا نوجوانان



## درباره آخرین بارهای زندگی

# به من نگو خدای حافظ

(کاش می‌دونستم اون آخرین بار بود) این حسرتی است که خیلی از ما در موقعیت‌های مختلف در زندگی به دوش می‌کشیم؛ این که در لحظاتی که آخرین بار بود سیر نگاه نکردیم، سیر لذت نبردیم، با تمام وجودمان قدر و ارزش آن لحظات را ندانستیم. حالا که در آخرین روزهای ۱۴۰۳ قرار داریم، تصمیم گرفتیم سراغ آخرین بارهای زندگی برویم؛ آخرین بارهایی که خودمان هم نفهمیدیم آخرین بار است. مثلاً چندی پیش نوشته‌ای در فضای مجازی پخش شده بود که می‌گفت: «یه جاتو بچی برای آخرین بار رفتیم تو کوچه و بازی کردیم بدون این که بفهمیم آخرین بار بوده» این جملات احساسات آدم‌های زیادی را درگیر کرد و نظرات عجیبی نوشته شده بود. خیلی‌ها را در فکر فرو برده بود که به راستی آخرین بار چه زمانی بود؟ چقدر در آن روز از بازی کردن لذت بردیم؟ چقدر با دوستان مان خوراکی خوردیم و از ته دل خندیدیم؟ به راستی آخرین باری که از عمق جان مان خوشحالی قل می‌زد، کی بود...؟

ریحانه اوسطی

نوجوانه



## آخرین آغوش

آن روز را خوب به خاطر دارم. یک ساعت و نیم در مسیر بیمارستان ماندیم. پنجشنبه بود و آن ترافیک‌های عجیب تهران. به بیمارستان که رسیدیم آخرین لحظات وقت عیادت بود. خودم را سریع به اتاق رساندم. روی تخت خوابیده بود. حالا خیلی نحیف‌تر شده و زیر پتوهای بزرگ، انگار بدنش گم شده بود. بالا سرش که رسیدم، چشمانش را باز کرد و خندید. دستان بی‌جوش را باز کرد و خواست در آغوشم بگیرد و من هم

از خدا خواسته خودم را در آغوشش حل کردم. بوی تنش را به ریه‌هایم کشیدم. از من تشکر کرد که آمدم. گفتم: زود خوب میشی و میایی خونه. پرستار اجازه نداد بیشتر از این در آغوشش بمانم. همان شب تمام کرد و من همیشه در حسرت یک بار دیگر در آغوش او بودن، ماندم اما خوشحال بودم که در آخرین روز زندگی‌اش توانستم قلم را به قلبش نزدیک کنم و در بغلش لحظاتی اندک بمانم. به این فکر کردم که اگر آن روز به خاطر ترافیک و خستگی به بیمارستان نمی‌رفتم چه حسرت بزرگ‌تری همیشه بر قلبم می‌ماند...!



## آخرین روز

آن روز هم مثل همه روزها بود. جدی و سخت کار می‌کرد. با این تفاوت که چهره‌اش غمگین‌تر از همیشه به نظر می‌رسید. کمتر پیش می‌آمد لبخندش را ببینی. در این چندین سالی که در شرکت کار می‌کرد حتی یک روز هم مرخصی نگرفته بود و همیشه تا دیروقت سر کار می‌ماند. برخلاف باقی خانم‌ها هیچ وقت هیچ حرف و صحبتی از زندگی شخصی‌اش نمی‌کرد. با آن که همیشه برایم عجیب بود اما چون خوب کار می‌کرد توجهی نمی‌کردم. من اما آن روز کلافه و به هم ریخته بودم. شب قبلش تا دیروقت به خاطر بچه کوچکم خوابیده بودم. با همسرم جر و بحث داشتیم و آن روز خسته‌تر از همیشه مشغول کار شدم. پرونده‌ها را بالا و پایین کردم و از خواسته‌م که گزارش‌های روز را برایم بیاورد. کمی بعد یک تناقض در گزارش‌ها دیدم که اگر آن را برای مدیر ارسال می‌کردم حتماً مرا بازخواست می‌کرد. او را خواستم و این بار انگار که او سپر بلای من باشد خشم و خستگی‌ام را سر او خالی کردم. به او گفتم (پس تو به چه درد می‌خوری وقتی یک گزارش رونمی‌تونی درست بنویسی؟) آن روز کاری به پایان رسید و او برخلاف همیشه زود رفت. فردای آن روز صبح سر کار نبود. چندین ساعت که گذشت، خبری قلم را از جا کند. جسدش را در خانه‌اش پیدا کرده بودند! او سال‌ها

بود که با افسردگی شدیدی دست و پنجه نرم می‌کرد و حالا به خودکشی منجر شده بود. من هیچ وقت خودم را بابت این که هرگز از او حالش را نپرسیدم، بابت داد آن روز و بابت لبخندی که برای آخرین بار از او دریغ کردم، نمی‌بخشم.



## آخرین خنده از ته دل

این روزها همه چیز خیلی خاکستری و کدر شده. نمی‌دانم خاصیت آخال زمانی بودن این دوره است یا اخبار تلخ و غمباری که هر روز به گوش مان می‌رسد، شاید هم رسانه و مدرنیت‌های که زندگی مان را تسخیر کردند! هر چه هست حال اکثر آدم‌ها این روزها خوب نیست. شاید خوب نشان بدهند اما شب‌ها که به خانه می‌روند نقاب لبخند تصنعی‌شان را برمی‌دارند و بابتی حوصلگی سراغ بالا و پایین کردن کلیپ‌های بی‌محتوای مجازی می‌روند و می‌خوانند. مثلاً اگر همین حالا از شما بپرسند آخرین باری که از ته دل خندیدی کی بوده؟ آیا می‌توانی جواب بدهی؟ باید جواب این سؤال نهایتاً دیروز

یا چند ساعت قبل باشد؛ نه این که در جوابش کلی فکر کنی و در آخر بگویی نمی‌دانم! حس می‌کنم حالا که زندگی سخت‌تر شده، جهان پیچیده‌تر شده و همه چیز مجازی شده، ما باید خودمان را از این گرداب بیرون بکشیم و سعی کنیم لحظه‌های مان را واقعاً زندگی کنیم. فارغ از ترس آینده و حسرت گذشته، در لحظه واقعی زندگی کنیم. به ریسمان خوشی‌های کوچک چنگ بزنیم! با آدم‌های واقعی و با کیفیت معاشرت کنیم و لحظه‌های رنگی بسازیم و از ته دل بخندیم. چیزی که نسل ما به آن احتیاج دارد، معاشرت‌های عمیق، رابطه‌های با کیفیت و خنده‌های از ته دلی است که آخرین بارش نزدیک باشد، خیلی نزدیک!



## آخرین بازی کودکانه

این را خوردم که کاش مادر و پدرم اجازه می‌دادند باز هم به کوچه بروم تا آن خاطره تلخ از بین برود. اما آن دفعه آخرین باری بود که در کوچه بازی کردم!



برایم تعریف می‌کرد: آخرین باری که به کوچه رفتم تا با بچه‌ها بازی کنم، یادم هست؛ چون خاطره‌ای عجیب برایم به جا گذاشت که هیچ وقت از یادم نمی‌رود. طبق عادت همیشه آن صبح تعطیل رفتم تا با بچه‌ها گل کوچیک بازی کنیم. هوا مطلوب و بهاری بود. تیرک‌های دروازه را گذاشتیم و گروه بندی کردیم. من تیز و فرز بودم.

توپ را از لای پای بچه‌ها مثل فریره رد می‌کردم تا به دروازه برسد و گل شود. همیشه هم بهترین گلزن محل بودم. این باری که از بچه‌های تیم مقابل نامردی نکرد و برایم زیرپایی گرفت. مثل صحنه‌های اکشن فیلم‌ها پرت شدم بالا و بعد محکم پخش زمین شدم.

حس کردم استخوان‌هایم خرد شد. دوستانم مرا به خانه بردند و با پدرم به بیمارستان رفتیم. پاهایم شکسته بود و مجبور شدم گچ بگیرم. یادم هست پدر و مادرم خیلی مراد عوا کردند و بعد از آن نگذاشتند بابچه‌ها بازی کنم. حالا سال‌ها از آن روزها می‌گذرد اما خاطره تلخی که آخرین گل کوچیک در کوچه برایم گذاشت هیچ وقت از خاطرم محو نمی‌شود. مدت‌ها حسرت



# ماه‌هی یا ماهیگیری؟

یک بزرگنمایی و دقت برمسأله کمک کردن به فقرا



امیرعلی حبیبی  
نوجوانه

این روزها، با توجه به همزمانی عید نوروز، ماه مبارک رمضان و روز احسان و نیکوکاری، خیلی از افراد جامعه به فکر کمک به هم‌نوعان خود هستند اما موضوع کمک به دیگران، مثل خیلی دیگر از مسائل زندگی، ابعاد و نظرات متفاوت و متعددی دارد. در این زمینه هم دو دیدگاه دو سر طیفی وجود دارد: افرادی که به کمک‌های بی‌حد و مرز به افراد ضعیف‌تر معتقدند و افرادی که بر این باورند که این کمک‌ها باید قطع شوند... در نوجوانه، ما بر این باوریم که هیچ‌گاه برای یک سؤال، یک جواب قاطعانه وجود ندارد و همیشه می‌توان طیف متفاوتی از پاسخ‌ها و مسائل را در شرایط متفاوت در نظر گرفت. خلاصه این‌که، این شما و این زوم این هفته در رابطه با احسان و نیکوکاری.

## جمع میان دو نظر

به طور کلی، ما فکر می‌کنیم که این بحث نشان می‌دهد موضوع کمک به نیازمندان یک مسأله پیچیده و چندبعدی است. باید به جنبه‌های مختلف این موضوع توجه و تلاش کرد تا راهکارهایی متعادل و مؤثر برای حمایت از افراد فقیر و نیازمندان ایجاد شود. در این راستا، لازم است با بررسی دقیق نیازها و شرایط زندگی افراد نیازمند، بهترین و مؤثرترین شیوه کمک‌رسانی به آنها شناسایی شوند.

به عقیده ما، کمک به فقرا باید به گونه‌ای باشد که آنها را از چرخه تولید و سودرسانی به جامعه خارج نکند. این به آن معناست که کمک‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که به افراد کمک کنند تا توانمندی‌های خود را شناسایی و تقویت کنند، نه این‌که آنها را به دریافت کمک‌های مستمر و وابستگی به دیگران سوق دهند. به عنوان مثال، برنامه‌های آموزشی و مهارت‌آموزی می‌توانند به آنها کمک کنند تا به شغل‌های پایدار دست یابند و در نتیجه به استقلال مالی برسند.

همچنین، کمک‌های خیرخواهانه و انسان‌دوستانه باید به صورتی مدیریت شود که علاوه بر بحث توسعه فردی افراد، بحث رفع نیازهای ابتدایی‌شان نیز مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر، این دو جنبه نباید در تضاد با یکدیگر باشند، بلکه باید به طور همزمان و هماهنگ پیش بروند. برای مثال، تأمین نیازهای ابتدایی مانند غذا، مسکن و بهداشت باید به عنوان یک اولویت در نظر گرفته شود و در عین حال، برنامه‌های توانمندسازی و آموزشی نیز باید در دسترس قرار گیرد تا افراد بتوانند مهارت‌های لازم برای بهبود شرایط زندگی خود را کسب کنند.

ما فکر می‌کنیم هیچ‌کدام از اینها بر دیگری اولویت ندارد؛ بلکه این دو جنبه باید به طور همزمان و در کنار یکدیگر پیش بروند تا به یک نتیجه پایدار و مؤثر دست یابیم. به عنوان مثال، یک برنامه جامع باید شامل تأمین نیازهای اولیه افراد، همراه با فراهم کردن فرصت‌هایی برای آموزش و رشد فردی باشد. این رویکرد می‌تواند به افراد کمک کند تا نه تنها در کوتاه‌مدت از مشکلات خود عبور کنند، بلکه در بلندمدت نیز به یک زندگی مستقل و پایدار دست یابند. در نهایت، برای رسیدن به این اهداف، همکاری و مشارکت فعال بین دولت‌ها، سازمان‌های غیردولتی و جامعه مدنی ضروری است. با یک رویکرد جامع و چندجانبه، می‌توانیم به بهبود شرایط زندگی افراد فقیر و نیازمند کمک کرده و در عین حال به توسعه پایدار و اجتماعی جامعه نیز توجه کنیم. این نوع رویکرد می‌تواند به ایجاد یک جامعه عادلانه‌تر و متعادل‌تر منجر شود که در آن همه افراد، صرف‌نظر از وضعیت اقتصادی خود، فرصتی برای پیشرفت و شکوفایی دارند.

## بدون کمک زندگی کن

در مقابل گروه اول که شرح آن گذشت، افرادی هم معتقدند که کمک به فقرا و نیازمندان باید به صورت کلی متوقف شود. دلیل آنها برای این نظریه این است که کمک‌های بی‌حد و مرز و بدون قید و شرط می‌تواند به ایجاد وابستگی و عدم خودکفایی در افراد نیازمند و همچنین به تضعیف انگیزه‌های‌شان برای تلاش و بهبود شرایط زندگی منجر شود.

این گروه به این نکته نیز اشاره می‌کنند که کمک‌های بدون قید و شرط ممکن است به نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی دامن بزند. به عنوان مثال، اگر افراد نیازمند به طور مداوم از منابع مالی کمک‌کنندگان بهره‌مند شوند، احتمالاً دارد به مرور زمان به یک وضعیت وابستگی دست یابند که آنها را از تلاش برای بهبود زندگی خود بازدارد. این وابستگی نه تنها به ضرر خود افراد نیازمند است، بلکه می‌تواند به تضعیف روحیه کارآفرینی و ابتکار در جامعه نیز منجر شود.

علاوه بر این، این گروه به این نکته اشاره می‌کند که این کمک‌ها (به خصوص اگر غیر هدفمند باشند) می‌توانند منابع مالی و انسانی جامعه را به هدر دهد. به صورتی که ممکن است به ایجاد یک روال ناپایدار منجر شود که در آن افراد به جای تلاش برای بهبود وضعیت خود، به دریافت کمک‌های مداوم عادت کنند.

در نهایت، این دیدگاه به اهمیت سیاست‌گذاری‌های هوشمند و متمرکز بر ایجاد تغییرات ساختاری در جامعه تأکید دارد.

آنها معتقدند که دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی باید منابع خود را به سمت برنامه‌های توسعه‌ای و آموزشی هدایت کنند که به افراد نیازمند کمک کند تا از چرخه فقر خارج شوند. به این ترتیب، به جای کمک‌های مداوم، باید به ایجاد یک سیستم حمایتی و آموزشی توجه شود که به افراد نیازمند کمک کند تا به توانمندی و خودکفایی برسند. به طور کلی، این گروه بر این باور است که برای حل مسأله فقر، باید به جای کمک‌های مداوم و بی‌قید و شرط، به ایجاد زیرساخت‌های لازم برای توانمندسازی افراد نیازمند توجه کرد. این رویکرد می‌تواند به کاهش وابستگی و افزایش استقلال افراد منجر شود و در نهایت به بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی جامعه کمک کند. با این حال، این دیدگاه انتقادات خاص خود را دارد.

## کمک تا نهایت حد ممکن

اندیشمندان مختلف نظرات متفاوتی در رابطه با فقر و افراد فقیر دارند. به طور کلی، فقر نه تنها بر کیفیت زندگی افراد تأثیر می‌گذارد، بلکه به توسعه پایدار و پیشرفت جامعه نیز آسیب می‌زند. برخی نظریه‌های اقتصادی و دیدگاه‌های خیرخواهانه بر این پایه استوار هستند که افراد توان‌تر باید با صرف زمان و پول خود به حل و فصل مسأله فقر کمک کنند. این کمک به فقرایکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی و اقتصادی در جوامع مدرن به شمار می‌رود که نیازمند توجه جدی از سوی دولت‌ها، سازمان‌های غیردولتی و افراد جامعه است. همچنین نظریه‌های خیرخواهانه، مانند نظریه «خیر عمومی»، به ما یادآوری می‌کنند که کمک به دیگران نه تنها یک وظیفه اخلاقی، بلکه یک سرمایه‌گذاری اجتماعی است. حمایت مالی از خانواده‌های نیازمند از طریق اعطای کمک‌های مالی یا تأمین اجتماعی می‌تواند به آنها کمک کند تا نیازهای اولیه خود را برآورده کنند. این حمایت‌ها می‌تواند به شکل پرداخت نقدی، توزیع غذا یا تأمین مسکن باشد.

به طور کلی، دسته‌ای از افراد بر این باور هستند که کمک بدون قید و شرط و دائمی باید برای افراد فقیر و نیازمند وجود داشته باشد. این گروه معتقدند که حمایت از افراد نیازمند نه تنها یک وظیفه انسانی و اخلاقی است، بلکه به عنوان یک اصل اساسی در ایجاد یک جامعه عادلانه و متعادل نیز باید در نظر گرفته شود. آنها بر این عقیده‌اند که فقر یک مسأله ساختاری است و به همین دلیل به حمایت و توجه مداوم از سوی جامعه و دولت نیاز دارد.

این افراد بر این باورند که برخی از ارکان جامعه، به ویژه ثروتمندان، شرکت‌ها و سازمان‌های غیردولتی، باید بخشی از منابع و ثروت خود را صرف امور خیر و کمک به نیازمندان کنند. آنها معتقدند این نوع کمک‌ها می‌تواند به کاهش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی منجر شود و به افراد فقیر کمک کند تا از چرخه فقر خارج شوند. افرادی که به این دیدگاه معتقدند، اغلب به تجارب موفق در کشورهای مختلف اشاره می‌کنند که در آنها اقداماتی نظیر تأسیس بنیادهای خیریه، برنامه‌های تأمین اجتماعی و حمایت‌های دولتی مؤثر در کاهش فقر و بهبود شرایط زندگی افراد نیازمند بوده است. این تجارب نشان می‌دهد که همکاری و مشارکت فعال جامعه می‌تواند به تغییرات مثبت در زندگی افراد کمک کند.





## تذکره

سید سپهر جمعه زاده

## بی بی

آن مادر شهید، آن عابد پروردگار وحید، آن زاده شهر گران، آن که پدرش بود وابسته به پادگان، آن برای تحصیلش به مشقت افتاده، آن که فرزندش را به راه حق داده، آن بانوی عالمه مکتبی، آن که بود از خانواده ای مذهبی، از آن دسته از مردم بود که اگر نبود، برکتش از سر پسر شهیدش کم می شد.

مذهبی بودن از ذاتیات پدر بود و او از عنوان دوران پر طمطراق کودکی به این مهم التزام عملی داشت که پدر را در این وادی الگوگیری نماید.

دختر این خانواده که قصد ماستلا سخن گفتن از اوست در هجدمین بهار زندگی اش، رفت خانه بخت. منتها خانه بختش اصفهان بود؛ لذا به حکم این که مقدمه واجب، واجب است، دست در ید همسر گذاشته و اصفهان را فراگرفتند. کمی که از ازدواج و اوایل عبور کرد، فرزند اول این خانواده چشمش به جمال دنیا باز آمد و اوایل انقلاب هم قرین احوال این خانواده افتاد.

پیش از انقلاب جو غالب باعث این می شد که پدرش اجازه تحصیل



به او ندهد اما حالا که پای انقلاب وسط آمده بود و بچه اول هم از آب و گل خارج شده بود، او به تحصیل تقرب و به این تقرب ترغیب شد. مرضیه مدرکش را گرفت اما همسرش اجازه کار به او نمی داد. بعد از مدتی تلاش بالاخره همسرش راضی شد و مرضیه در سال ۵۸ در اولین آزمون استخدامی آموزش و پرورش شرکت کرد و نفر دوم آزمون شد.

مهر ۵۹ در دبستانی در روستای گلند فخرآباد فرستاده شد تا تدریس کند. سپس به عنوان مدیر به دبستانی در روستای توشن رفت

و در روزهای جنگ در مسجد محل برای رزمندگان کمک جمع می کردند و می فرستادند. القصه هنوز سال ۶۱ تمام نشده بود که پسر سوم شان به جهان آمد ولی نه در اصفهان که در مشهد و در جوار حضرت علی ابن موسی المرتضی (ع).

بی بی مرضیه مدتی مدیر دبستان علوی گرگان بود و از سال ۶۴ مدیر مجتمع دخترانه طرح کاد شد. او در طی گذر زمان، احساس کرد که باید تحصیلاتش را بالاتر ببرد و در کار پیشرفت کند. پس در کنکور سال ۶۶ شرکت کرد و دانشجوی علوم پایه دانشگاه آزاد گرگان شد اما بعد از مدتی مجبور شدند به مشهد بروند. پس از دانشگاه انصراف داد و چون مجبور بود هم سر کار برود و هم از بچه ها نگهداری کند، سال ۷۰ کنکور پیام نور داد و در رشته علوم تربیتی، گرایش مدیریت و برنامه ریزی در فریمان قبول شد. اما رفت و آمد برایش سخت بود، پس درخواست انتقالی داد که پذیرفته نشد. دوباره کنکور داد و در رشته مدیریت و برنامه ریزی دانشگاه پیام نور مشهد قبول شد. سال ۱۳۷۵ دانشگاه الزهرا تأسیس شد و مرضیه و همکارانش برای تهیه تجهیزات و گرفتن خوابگاه دانشگاه بسیار تلاش کردند.

## مجتهه



آن بانوی عقیقه عالمه، آن کامله واصله صادقه، آن محب تحصیل، تمرین و تدریس، آن پاک مانده دامن از مکر، حیل و تدلیس، آن غریق اقیانوس علوم دینی، آن رسته از تعلقات زمینی، آن اولین زن که شد مجتهد در جهان اسلام، آن که داشت در خواندن، مطالعه و تحقیق ابرام، آن دارنده اجازه اجتهاد، آن در مسیر کمال به سوی عقل مستفاد، آن عارف به معارف، آن که بود باناسیونالیزم مخالف، آن صاحب کتبی چون اربعین الهاشمیه، جامع الشئات، معاد یا آخرین سیر بشر، نفحات الرحمانیه فی الواردات القلبیه، تفسیر مخزن العرفان، از آن دسته مردم بود که اگر نبود، جهان از وجود زنی عالم و دانشمند محروم می ماند.

غیردینی می پرداخت، بانوامین باسخترانی در جلسات مذهبی زنان و تأسیس «کانون تبلیغات و تعلیمات دینی» و نگارش کتاب روش خوشبختی به شبهه افکنی های دولت آبادی و همفکرانش پاسخ می داد. سرانجام با استقبال زنان متدین اصفهان از سخنرانی ها و مرکز تازه تأسیس امین و بالاگرفتن اعتراضات به عملکرد شرکت خواتین اصفهان، دولت آبادی مجبور به تعطیلی روزنامه زبان زنان و ترک اصفهان شد.

وی در مقابل ناسیونالیسم رضاشاه، خود را «بانوی ایرانی» لقب داد. از مهم ترین آثارش دوره ۱۵ جلدی تفسیر در کتاب الله است که به قطع می دانیم این عمل نزد خدایش ماجور، محبوب و مستور است و از آنچه نیک است، ثواب خواهد برد، عوض عمل صوابش. وی از ۴۰ سالگی تا پایان عمر به تألیف کتاب، تدریس و پاسخگویی به پرسش های دینی و تأسیس مؤسسات فرهنگی مشغول بود. تأسیس مدرسه علمیه ای به نام مکتب فاطمه (س) که با بیش از ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ شاگرد، در سال ۱۳۴۶ آغاز به کار کرد، از دیگر کارهای فرهنگی امین است که در اوضاع بسیار سخت فرهنگی و سیاسی جامعه آن زمان، صورت گرفت و زمینه تحصیل زنان علاقه مند به آموختن معارف اسلامی را فراهم ساخت. تأسیس چند دبیرستان دخترانه و تربیت شاگردان، بخشی از فعالیت های وی محسوب می شود. دو زن به نام های همایونی و غازی از شاگردان برجسته وی، پس از مرگ وی به اداره امور این مدرسه پرداختند.

«دختر محروم حاج سید محمدعلی امین التجار اصفهانی که بانویی بزرگوار، شریف، اصیل، عالم و فرزانه، برگزیده زنان زمان و مایه شگفتی دوران است، از کسانی است که مدت مدیدی از عمرش و زمان درازی از زندگی اش را صرف تحصیل علم نموده است.» این جملات ارزشمند عالمی از عالمان تشیع است در وصف بانویی که قصد بیان حالات و صفات و زندگی اش را داریم. نوشته که در جوانی وقتی که هشت فرزند خود الی یکی را از دست داد در اثر بیماری، توجه به تحصیل از سوی او متوقف نگردید و مجالس درس، بحث، تعامل و مباحثه را تعطیل ننمود. خودش در گفته ها و نکته هایی که از او به جا مانده عنوان می دارد که این مرگ فرزندان پشت سر هم، امتحانی بود که باری تعالی این بانو را در آن افکنده بوده و باید کلاه از سر تاریخ بیفتد که او با تمام این حسرت ها و تشویش ها، تحصیل را رها نکرد و در میانسالگی به درجه اجتهاد رسید. اجتهاد را علما وقتی به کسی اعطا می کنند که توانمندی اش محرز و استنباطش ممتاز و فهمش عالی شده باشد نسبت به دین خدا، روایت پیغمبر (ص) و فقه اصغر و اکبرش. باید نیک دانست که او را تاریخ تولد سنه ۱۲۶۵ خورشیدی نوشته اند و لذا با بسیاری از رخداد های معاصر قرین بوده. یکی شان مشروطه و یکی شان تلاش های جو غالب حاکمیت برای تضعیف دین و اولیای دین و نیز متدینین. هست در تاریخ میهن ماکه زمانی که فردی موسوم به دولت آبادی با ایجاد «شرکت خواتین اصفهان»، به همراه جمعی از زنان همفکر خود به تبلیغ تفکر

کارت خودرو سواری پژو ۲۰۷ هاج یک مدل ۱۳۹۸ به رنگ مشکی متالیک به شماره پلاک ۱۵۵۴۴۷ ایران ۱۱ به شماره موتور 177B0040103 و شماره شاسی NAAR13FE0KJ264446 به نام امین ملاحسینی با کد ملی ۲۹۹۲۲۷۷۵ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگ سبز وسیله نقلیه سواری پراید تیپ صبا (جی. تی ایکس) سال ساخت ۱۳۸۲ به رنگ قرمز صدفی - متالیک به شماره موتور 00464280 و شماره شاسی S1412282923438 پلاک انتظامی ۶۵۵-۲۴-ایران ۹۹ به نام فرهاد رضائیان با کد ملی ۰۰۱۴۴۱۴۲۰۱ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگ الحاقیه قرارداد شماره ۲۰۲۲ مورخ ۱۳۸۰/۰۲/۱۲ به شماره ۴۸۸۹-۸۲ مورخ ۱۳۸۲/۰۷/۲۷ مربوط به پارکینگ شماره ۹ واقع در پارکینگ طبقاتی پروژه کوثر شرکت آتی ساز متعلق به اینجانب محمود باقرخان فرزند احمد به شماره ملی ۰۰۴۶۳۲۷۴۶۰ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

کارت و برگ سبز خودرو پژو پارس به رنگ سفید مدل ۱۴۰۲ به شماره پلاک ۱۶۶ ق ۹۴۹ به شماره موتور 125k0195261 و شماره شاسی NAANA15E0Pk269751 به نام مهدیه بامری شاد با کد ملی ۵۳۶۹۹۳۷۸۰ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

سند رک فارغ التحصیلی اینجانب هادی صادقیان فرزند احمد به شماره شناسنامه ۵۶۷ و شماره ملی ۴۴۲۲۴۰۲۸۹۶ صادره از یزد در مقطع کارشناسی ارشد رشته جغرافیا و برنامه ریزی شهری صادره از دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی با شماره (۱۰۱)۸۶۹۱ مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد.

سند و فاکتور فروش ام. وی. ام X33S مدل ۹۸ به شماره موتور MVM484FBDK027449 شماره شاسی NATGBAYL9K1027697 شماره انتظامی ایران ۳۵ - ۳۲۲ به نام شهریار عنصری مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

سازمان آگهی ها روزنامه جام جم  
۰۵۰۰۰۰۰۰۰۰  
daneshpayam.agahi@gmail.com